

تاریخ می‌پردازد و از مجموع حوادث سالیان ، نتایج سیاسی و فرهنگی و اقتصادی آن عصر را بدقت تجزیه و تحلیل می‌کند .

نمونه‌ای از این ترجمه بدست می‌دهیم : «هنگامیکه شرل در مملکت روم توقف داشت عهد سلطان احمد سیم بود شرل دوازدهم بعد از ورود بشهر بندر کاغذی بخدمت سلطان روم نوشت مورخ گوید که چندین کاغذ بمن نشان دادند از قراریکه می‌گفتند سواد کاغذهای شرل بود که درحین توقف در خاک روم بسطان نوشته است چون درست خاطر جمعی نداشتم لهذا مضمون آنها را در تاریخ خود بسط ندادم این قدر معلوم میشود که مضامین نوشتهای شرل این بوده که از دولت عثمانلو امداد خواسته بود و...» (۴).

از جمله کتابهای دیگری که میرزا رضا مهندس به سفارش عباس میرزا بفارسی برگرداند کتاب معروف «انحطاط و سقوط امپراطوری روم» اثر مورخ انگلیسی «ادوارد گیبون» Edward Gibbon بود که با نام تاریخ «تنزل و خرابی دولت روم» بفارسی ترجمه شد .

میرزا رضا نیمی از این کتاب را ترجمه کرد و گویا با مخالفت درباریان روبرو شد و از ترجمه نیمه دیگر دست کشید . نمونه‌ای از این ترجمه بدست می‌دهیم : «آن امپراطور پرغرور بدین صفات ذمیه خود را متصف ساخته بسیار مغرور و متکبر شد و بمرور ایام پرده حیا از چشمش برخواسته آمد مصمم گشت براینکه هرچه از علمای بدوناصواب که تا آنوقت درحضور چند نفر از مقربان و محبوبان خودش بعمل می‌آورد درنظر کل مردم و اهل روم ظاهر سازد بنابراین چند روزی معین کرد که در آنروزها عموم اهل شهر روم در دارالسرور جمع شوند و در حضور آنها هنرهای مضحکه‌آمیز خودش را که چندین قسم خوف و خنده در میان آنها بود بعمل می‌آورد ... و از جمله هنرهای او این بود که حیوانات درنده را دست و پا بسته در جایی می‌گذاشتند آن امپراطور تیروکمان خود را بدست گرفته می‌گفت که سینه آن حیوان را نشان کرده‌ام و بیاینکه سرش را درنظر گرفته‌ام هرگز تیر او را نمی‌شد وزخم تیر و نیزه‌اش همه اوقات مهلک بود و...» (۵).

نهضت ترجمه و چاپ کتاب ، پس از مرگ «عباس میرزا» و «فتحعلی‌شاه» ، در دوران سلطنت «محمدشاه» دچار فترت شد و در عهد «ناصرالدین‌شاه» و «مظفرالدین‌شاه» باوج خود رسید .

پرکارترین مترجمان این دوره ، «محمد طاهر میرزا» و «محمدحسن خان» اعتمادالسلطنه، بودند . «محمد طاهر میرزا» فرزند «اسکندر میرزا» (ششمین فرزند عباس میرزا) در ۱۱ شوال ۱۲۵۰ قمری در تبریز بدنیا

آمد . از کودکی به تحصیل ادبیات عرب پرداخت و سپس زبان فرانسه را بخوبی فرا گرفت . تسلط او به زبان فرانسه تا بدان حد بود که مورد تأیید «اعتمادالسلطنه» قرار می‌گرفت . او پس از تحصیل در دانشگاه «الازهر» مصر به ایران بازگشت اما میلی به خدمات دیوانی نشان نداد و بکار ترجمه پرداخت و اکثر آثار «آکسافندردوما» را بفارسی برگرداند . باید متذکر گردیم که آثار «دوما» در عصر قاجاریه بیشتر از هر نویسندگانی دیگر مغرب زمین ، مورد التفات مترجم و خواننده بود و این چند دلیل داشت . اول اینکه اکثر مترجمان آن عصر ، اطلاعات مختصری از فرهنگ اروپا داشتند و چون آشنایی آنها با این فرهنگ ، علمی و عمقی نبود ، التفاتی به رمان نویسان بزرگ اروپا نظیر تولستوی - بالزاک - فلوبر - دیکنس - داستایوسکی - تورگنیف - استفاندال و دیگران نشان نمیدادند . دوم اینکه آثار پهلوانی «دوما» به ذائقه خوانندگانی که با داستانهای پهلوانی عامیانه نظیر «سمک عیار» و «حسین کرد شبستری» مانوس بودند ، بیشتر خوش می‌آمد . و درست است که آثاری مثل «جنگ و صلح» تولستوی نیز تقریباً اثری جنگی و پهلوانی است ، اما درک و هضم مطالب فلسفی و تاریخی که در متن این کتاب نهفته است ، چندان ساده نیست و بدین علت ، در آن دوره، قهرمانانی نظیر «اوتوس» - «آرامیس» و «دارتانیان» ، بیشتر مورد پسند مترجم و خواننده بود تا قهرمانانی نظیر «پییر بزوخوف» و «پرنس آندره» و «ژولین سورل» و غیره . مجموعه آثار «دوما» که به هزاران صفحه میرسد ، از دیدگاه هنر و ادب ، در مرتبه پائین‌تری از اثر کم حجم پسرش ، «مادام کامیلیا» قرار دارد . باری ، محمد طاهر میرزا آثاری چون لارن مارگو - لوئی چهاردهم و عصر و قرنش - سه تفنگدار - «کنت مونت کریستو» و «لورد هوپ» اثر «دوما» و نیز «ژیل بلاس» اثر «لساژ» را بفارسی برگرداند .

از ویژگیهای ترجمه‌های «محمد طاهر میرزا» ، سادگی زبان و بدور یختن پیرایه‌های اضافی است بطوری که نه تنها اهل کتاب ، بل مردم بادی نیز آنها را بامیل و رغبت مطالعه میکردند و با تحولات سیاسی و وضاع دربار فرانسه آشنا می‌شدند . نمونه‌هایی از ترجمه‌های او بدست می‌دهیم . از کتاب لوئی چهاردهم و قرن و عصرش : «تیاتر را در خیابانی مهیا نموده بودند . در آنجا بازی مقدمه پلیتون دلفاشو از مولیر را بازی کردند شاه زیاد تفریح کرد از کومدی (کمدی) و سایرین زیاد تحسین نمودند از بازی شاسور . زیرا معروف شده بود که لوی خود دستورالعمل این بازی را بمولیر داده است و...» (۶)

نمونه از کتاب «لارن مارگو» : «مورول گفت آری جشن غریبی از جنس غریب هست که بازیگران این جشن تمام هوکنو هستند که کاتو-لیکها آنها را برقص فوق العاده خواهند رقصاند اگر با من همراهی نمایی میرویم که اول رئیس اینطایفه را از منزل بیرون آورده رقص کاملی باو بدهیم (اشاره است به قتل عام پروتستانها بدست کاتولیکها) کوکوناس گفت امیرال را؟ گفت آری آن پیره‌سگ که سفیهانه خطا کردم در زدن و حال آنکه با تفنگ مخصوص شاه زدم» (۷).

از کتاب «سه تفنگدار» : «... مازارین بعجله و شتاب تمام برخواسته و از ملکه انگلستان استقبال نمود . وبوی در وسط دهلیز رسید و بقدری باین ملکه بی خدم و حشم احترام نمود که در پیش خود منفس گردید که از حد تجاوز نموده است و باخود میگفت که ببین بچه صورتی ملایم آمده است که از من چیزی بخواهد یا پولی قرض بگیرد و...» (۸).

از کتاب «کنت مونت کریستو» : «کنت پرسید حسرت هیچ چیزی را نداری مورل؟ مورل گفت نه کنت - گفت حتی مفارقت مراهم ؟ مورل را دوقطره اشک از چشم بی‌اختیار بیرون دوید - کنت گفت عجب است شما را هنوز حسرتی در دل مانده و میخواهی که بدرود زندگانی نمائی؟ مورل گفت وای وای کنت . مستدعیم که دیگر چیزی نگوئید و برادیت و شکنجه من طول ندهید و...» (۹).

از کتاب لوردهوب : «وقتیکه خدمتکار دون لوتاریوس را پیدا میکرد شماطه ساعت ده بعد از نصف شب را میزد در پهلوی رختخواب او یک میز کوچک و روی آن سینی قهوه و نان سخری با چند نمره روزنامه گذاشته شده بود که یکی از آن روزنامه‌ها در ساعت نه صبح طبع و منتشر گردیده و فقط محتوی بوقوعات شب بود ...» (۱۰).

از دیگر مترجمان پرکار این دوران یکی هم «محمد حسن خان اعتماد-السلطنه» بود . او فرزند «حاج علیخان صنیع‌الدوله» (قاتل امیر کبیر) بود . در سال ۱۲۵۶ قمری در تهران بدنیا آمد و بعدها بمدرسه «دار-الفنون» رفت و در سال ۱۲۸۰ به «پاریس» رفت و برزبان «فرانسسه» تسلط کامل پیدا نمود .

در ۱۲۸۴ بایران بازگشت و با سمت مترجم حضوری در دربار ناصرالدین شاه بکار پرداخت . در ۱۲۸۷ رئیس دارالترجمه - در ۱۲۹۰ وزیر عدلیه و در ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ بترتیب رئیس دارالتألیف-عضو شورای دولتی و وزیر انطباعات گردید . و سرانجام در ۱۳ فروردین سال ۱۳۱۳ قمری درگذشت .

«اعتمادالسلطنه» هنگامی که وزیر «انطباعات» شد ، تنی چند از

جوانان باذوق را استخدام نمود تا به ترجمه کتب بپردازند و این مترجمان نیز کتابهایی چند از زبانهای فرانسه و انگلیسی و عربی و هندی، بفارسی ترجمه کردند.

او خود تألیفات و ترجمه‌های بسیار داشت. قزوینی می‌نویسد که اعتمادالسلطنه تألیفاتی نداشته و آنچه بنام اوست، از آن دیگران است (۱۱).

«محمد محیط طباطبائی» او را «بزرگترین استعمارگر علما و فضیلا عصر خویش» می‌داند (۱۲). «براون» نیز چنین عقیده‌ای دارد (۱۳). بااینهمه هیچ شکی نیست که ترجمه‌های او، کار خودش بوده و نیز تعدادی از تألیفاتش مانند «خلسه» از قلم او جاری شده است. خلسه یکی از بهترین و شاید بهترین تألیف اعتمادالسلطنه است. این کتاب در سال ۱۳۱۰ تألیف شده و نویسنده که در سفر شاه به «عراق عجم»، در رکاب شاه بوده، هنگام اقامت در «ساوه» روزی به دیدن مسجد «شاه طهماسب» میرود و گرمای فوق‌العاده، باعث میشود که به حالت خلسه فرو رود و شاهد محاکمه‌ای عجیب می‌گردد که در آن پادشاهانی نظیر «کورش» و «داریوش» و «آرشاک» و «اردشیر بابکان» و «انوشیروان» و «شاه اسماعیل صفوی» و «نادرشاه» و «آغا محمد خان قاجار»، یازده تن از وزیران قاجاریه «حاجی ابراهیم‌خان شیرازی» و «میرزا شفیح مازندرانی» و «محمد حسین خان اصفهانی» و «میرزا ابولقاسم قائم مقام» و «حاجی میرزا آقاسی» و «میرزا تقی‌خان امیرکبیر» و «میرزا آقاخان نوری» و «میرزا محمد خان سپهسالار» و «میرزا حسین خان سپهسالار» و «مستوفی‌الممالک» و «میرزا علی‌اصغرخان اتابک» (امین‌السلطان) را به محاکمه کشیده‌اند.

طرح سوررئالیستی رمان به «اعتمادالسلطنه» اجازه داده است که تا از زبان این پادشاهان خدمات و خیانت‌های این وزیران بیان گردد و اطلاعات محرمانه بسیاری درباب سیاست پشت پرده ایران که توده آنزمان از آن بی‌خبر بود، در اختیار خواننده گذاشته شود. در این کتاب هرچه اتهامات وارده درمورد خیانت بوطن، درباب «میرزا آقاخان نوری» و «امین‌السلطان» و «حاج میرزا آقاسی» و چندتن دیگر یکسره راست است، اتهامات او به «امیرکبیر»، ناجوانمردانه است و این بدان علت است که پدر اعتمادالسلطنه قاتل امیرکبیر بوده است (۱۴).

باری، از ترجمه‌های اعتمادالسلطنه می‌توان - طبیب اجباری - سرگذشت خانم انگلیسی - داستان روبنسون سویسی - خاطرات مادموازل دومونت پانسیه - شرح احوال کریستف‌کلمب - و سیاحت

نامه کاپیتان آتراس را ذکر کرد .

او در یادداشتهای روزانه‌اش نیز چندبار اشاره به ترجمه‌های خود دارد : «امروز شاه سرخه حصار تشریف بردند . من خانه ماندم قریب دوهزار بیت ترجمه نمودم» (۱۵).

نمونه‌ای از ترجمه‌های او بدست می‌دهیم: «طیب اجباری» اثر «مولیر» یکی از ترجمه‌های خوب این نویسنده است . اعتمادالسلطنه به این نمایشنامه شکلی ایرانی داده و نامهای قهرمانان آنرا از نامهای ایرانی انتخاب نموده و محل وقوع داستان را در قریه فیروزآباد در یک منطقه جنگلی قرار داده است : «خانه محقری در میان جنگل واقع در حدود قریه فیروزآباد بنظر می‌آید که عبارت از دو اطاق درو پنجره شکسته است نصف یکی از آن دو اطاق را بایک نمد آهکی سه زرعی فرش کرده و بعضی اسباب در چادر شب شطرنجی وصله‌دار پیچیده تکیه‌آنها بدیوار داده‌اند در یکی از طاقچه‌های این اطاق سماور کچ و معوج چرکی از حلبی و کتری سیاه و دو استکان لب پریده در دو نعلبکی بند زده و در کیسه از شله‌قرمز کهنه بعضی اسباب دیده میشود و...» (۱۶).

از ترجمه‌های خوب «اعتمادالسلطنه» ، یکی هم کتاب «شرح خاطرات مادموازل دومونت پانسیه» است . این کتاب ، شرح زندگی دختر عموی لوئی چهاردهم است و مطالب آن اختصاص به فساد و خوشگذرانیهای دربار فرانسه دارد . اعتمادالسلطنه خلاصه‌ای از تاریخ فرانسه را نیز ترجمه نمود و به این کتاب اضافه کرد و نام «تاریخ فرانسه بدان داد . باینهمه «ناصرالدین‌شاه» دستور جمع‌آوری نسخه‌های کتاب را صادر کرد . زیرا از تأثیر مطالب آن برتوده مردم بی‌سم داشت و برسر همین مسئله نیز کدورتی بین مترجم و «ناصرالدین‌شاه» بوجود آمد و «اعتمادالسلطنه» خدمت دولت را ترک گفت اما پس از دلجوئی شاه از او ، دوباره به کار خود بازگشت که شرح مفصل آن در روزنامه خاطرات آمده است (۱۷).

نمونه‌ای از ترجمه این کتاب بدست می‌دهیم : «... روزی غفلة وارد اطاق کنتس فیلسک شدم منزل نبود کاغذی روی میز او دیدم که بیکی از دوستانش که در پاریس بود نوشته امانت و دیانت را کنار گذاشته بسبک کنجاوی که بیشتر عادت زنان است کاغذ را خواندم دیدم از شوهرش شکایت کرده که چرا از اخلاص کیشان پرنس کنده است . در صورتیکه خودش در سلک هواخاهان سلطنت منسلک میباشد از خواندن این کاغذ و حالت آنزن تعجب کردم چه میداند که من با پادشاه و اهل دربار راهی ندارم و از آنها بیزارم و با پرنس کنده دوست و

همکار و ... (۱۸)

بجز کتابهای نامبرده ، کتب مفید دیگری نیز در عصر قاجاریه
بفارسی ترجمه شد که در ساختمان فرهنگ مشروطه تأثیری اساسی
داشت .

در سال ۱۲۷۹ قمری در زمان ناصرالدین شاه کتابی بنام «حکمت
ناصریه» یا «کتاب دیاکرت» بفارسی ترجمه و انتشار یافت . این
کتاب همان اثر معروف دکارت «گفتار در روش راه بردن عقل» بود .
نوع ترجمه و نثر این کتاب بسیار بداست ، با اینهمه بکمک این
ترجمه ، برای اولین بار دریچه فلسفه جدید غرب ، بروی ایرانیان باز شد .
نمونه : «... و هم ملاحظه نمودم نسبت تجاربی را که لازمترند
مقارن اینکه هر قدر سبقت نموده‌ایم در معرفت بجهتی که از برای شروع
بہتر است استعمال نمودن مطالبی که بنفسه در هوش ما متصور میشود
از آن مطالب که نادر و ممتحن‌تر هستند و نمیتوانیم ندانیم و نفهمیم
هرگاه قدری غور و تعمق کنیم چونکه نسبت شروع با اولینها بہتر
است و مطالب نادره اکثر اوقات ما را فریفته میکنند وقتی که نمیدانند
ارباب تجارب دلایل آن تجاربیکه مالوف و متداولتر و صغیرتر
هستند و...» (۱۹) .

در اهمیت ترجمه این کتاب ، همین بس که حکمت «دکارت» درقرنی
در ایران ترجمه میشود که بزرگترین فیلسوف آن «حاج ملاهادی سبزواری»
عکاسی را حرام میدانست و هنگامیکه عکس خودش را دید ، انگشت
حیرت بدندان گرفت!

نمونه از کتاب «دیل کابریل» اثر «اوگوست ماکت» به ترجمه سردار
اسعد: «روز یکشنبه بیست و پنجم ژوئیه در سال هزار و پانصد و نود و
سه میلادی که مطابق بود بسرطان سنه هزار و دو هجری این روز یکی
از ایام نامی شده است که از صفحه تاریخ محو شدنی است . درین
روز قبل از طلوع آفتاب از دور صدای ناقوس کلیسای سنت دنی مسموع
میشد این صدای ناقوس آمیخته میشد بصدای توپ که از برای تبریک
هر لحظه اطراف و نواحی پاریس را بتزلزل درمی‌آورد و...» (۲۰) «دیل
کابریل» درحقیقت شرح زندگی «هانری چهارم» و وقایع قرن شانزدهم
فرانسه است .

«تاریخ سنت هلن» که توسط «علیخان» فرزند «محمد طاهر میرزا»
بفارسی ترجمه شد ، شرح وقایعی است درباب تاریخ فرانسه که از
اواخر قرن هیجدهم (درحدود ۱۷۹۵) آغاز و با تبعید «بناپارت» به
«سنت هلن» خاتمه می‌یابد . نمونه‌ای از ترجمه بدست می‌دهیم: «مدتی

بعد درحینی که امپراطور «نقاط مختلفه دوره شورش و اختلال را سیر مینمود توجه خاطر را درباره «روبس‌پیر» که حقیقتاً او را نمی‌شناخت ولی در شخص او لیاقت و استعداد و قانونی معتقد نبود متوقف ساخت معه‌ذا او را در زمره مامورین مخفی روولسیون چون بزتری می‌پنداشت که که همینکه بخیال این افتاد که آنرا از حرکت باز دارد فوراً رنجش نمودند و این فقره منحصر باو نبود بلکه قسمت و تقدیری بود مشترک برای هرکس حتی خود ناپلئون و...» (۲۱).

«تاریخ فردریک گیوم» درباب وقایع زندگی «فردریک گیوم» امپراطور «پروس» بود و کلیه انقلابات «آلمان» و «پروس» از سال ۱۷۹۴ تا انقلاب سال ۱۸۴۸ «فرانسه» و «آلمان» و «پروس» در آن شرح داده شده بود. این کتاب توسط «محمد طاهر میرزا» بفارسی ترجمه شد. نمونه‌ای از آن بدست می‌دهیم. این نمونه در وقایع انقلاب سال ۱۸۴۸ پروس است: «و میدید که در پیش چشمش میگذشت تمام وقایع تابستان سال هزار و هشتصد و چهل و هشت و او چون تماشا کننده بی‌حس می‌نگریست و میدید تمام اختلالات و زد و خورد میانه وزراء و اهل مجلس و مناقشه میان اهل مجلس و شاه را. مجلس در عزم خودش و عمل قانون گذاری افراط کرده و بدون اینکه سلطنت را نسخ و ابطال نماید از حدود خودش تجاوز نموده امتیازات سلطنتی را بنای اصلاح گذاشت و...» (۲۲).

یکی از بهترین کتابهایی که در قرن نوزدهم میلادی (سیزدهم هجری) بفارسی ترجمه شد، کتابی بود با نام The Bronze Statue (تندیس برنزی) یا The Virgin's Kiss (بوسه باکره) اثر یکی از پرکارترین نویسندگان قرن نوزدهم انگلیس بنام George Reynolds (جورج رنولدز) (۱۸۱۴-۱۸۷۹). این کتاب بدستور «اعتمادالسلطنه»، توسط «سید حسین صدرالمعالی» بفارسی ترجمه شد و در سال ۱۳۱۱ قمری به «ناصرالدین شاه» داده شد. اما چاپ کتاب در سال ۱۳۲۶ یعنی در زمان «محمدعلی شاه» انجام گرفت، زیرا که مطالب تند و تیز آن، خشم «ناصرالدین شاه» را برانگیخته بود. صدرالمعالی در مقدمه کتاب می‌نویسد که ترجمه را نزد «امین‌الدوله» برده بود و برای چاپ آن از او کمک خواسته بود. اما «امین‌الدوله» که چاپ کتاب را محال میدانسته به مترجم گفته بود: «چون این کتاب مستطاب مخالف با خیال و عوالم استقلال است و بعبارة اخری برضد سلطنت معموله مروجه ایران... عجلتاً برشماست که احتیاط را از دست ندهید و رعایت مقتضیات عصر را نموده یکمرتبه کشف اسرار ننمائید و پرده استبداد رابی محابا

مدريد و بقدر امکان پوشيده سخن گوئيد بلکه به آرايش عبارت و پيرايه کنایت و استعارت مطلب را بسازيد و..... (۲۳).

«بوسه عذرا» رمانی است شیرین درباره قیام‌های آزادیخواهان توده‌های «بوهم» و «چک» و بدین قرار است که در اوائل قرن ۱۵ میلادی کشیشی بنام «ژان هوس» از اهالی «بوهم» که در رسالت و خطابه‌هایش، برضد دستگاه «پاپ» و مذهب کاتولیک برخاست.

حکومت وقت و شورای مذهبی وابسته به آن، فرمان سوزاندن «ژان هوس» و کتابهایش را صادر کرد و این حکم در ۶ ژوئیه ۱۴۱۵ بمرحله اجرا درآمد و پیروان او تحت رهبری شخصی بنام «یان ژیزکا» قیام کردند و طلب حکومت «جمهوری» نمودند. این شورش تا اوایل قرن هفدهم میلادی ادامه داشت و در این زمان پیروان «هوس» که بمذهب «پروتستان» «لوتر» پیوسته بودند از کاتولیکها شکست خوردند و مذهب کاتولیک در سراسر «چکوسلواکی»، مذهب رسمی اعلام شد (۲۴). بطور خلاصه شورش پیروان «هوس» که در ابتدا رنگی مذهبی داشت، رفته رفته تبدیل به انقلابی سیاسی شد و حداقل خواست این دسته، لغو سلطنت و استقرار حکومت جمهوری بود.

نمونه‌ای از ترجمه بدست می‌دهیم: «خبری که از بابت عزم و اقدام ژان زتیزکا بمهمانخانه رسیده فی الحقیقه راست بود و سردار طاربورین بر آن شد که با مستبدین هرج و مرج طلب مملکت (بوهم) جنگ کند و بنیاد آنها را براندازد. بنابراین زتیزکا قبل از آنکه دست بکار جدال و قتال شود به سان عساکر و لشکریان خود پرداخت و در میدان مربع شهر پراغ (پراگ) اینکار بساخت. و آن در اواخر ماه «اوکست» بود و آنروز بصورتی غریب و با عظمتی تمام در انظار جلوه نمود و ژان زتیزکا را خیال تغییر سلطنت قوت گرفت و دامن همت برکمر زد که دولت مشروطه را استوار سازد و بنیاد استبداد و ظلم را قلع و قمع نماید و تاجان دارد برای آزادی ملت و آبادی وطن گمارد و..... (۲۵).

کتاب «سرگذشت کنتس دوپاری» معشوقه لوئی پانزدهم که توسط «ابو تراب نوری» بفارسی ترجمه شد، درحقیقت نمایشگر اوضاع فرانسه قبل از انقلاب کبیر بود. نویسنده آن «کنتس دوپاری» که ناظر برتمام وقایع دربار فرانسه بود این کتاب را بصورت مراسله برای یکی از دوستان خود نوشته است.

نمونه‌ای از ترجمه: «... تمام شهر تمام مملکت تمام ملت برمن خواهد شورید. فریادها خواهند کشید. نعره‌ها خواهند زد نظم، نثر، تصنیف هجو معما از در و دیوار خواهد بارید اول بشما حمله خواهند

برد و بعد شاید جسارت را ترقی داده کینه جوئی را تا بمن خواهند رسانید و دوباره به بینیم که دور و عصر دامین تجدید شده است که بعضی‌ها میگویند تحریک پارلمان و بعضی میگویند تحریک ژورنیته‌ها و (۲۶).

مهمترین کتابی که در زمان محمدعلی شاه ترجمه شد ، کتابی است بنام «تاریخ شورش روسیه» درباره انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه و مجاهدات آزادیخواهان روس با «نیکلای دوم» .

در تأثیر این انقلاب بر مشروطه خواهان ایران همین بس که مترجم کتاب در مؤخره مینویسد : «در هفده ماه قبل شروع بطبع این کتاب گردید و قریب پنج جزو آن بطبع رسیده بود که آن واقعه حایله رخ نمود یعنی استبداد صغیر شروع شد و در آن زمان شوم برای منتشر شدن این قبیل کتب و اوراق از طرف وزارت مطبوعات امر بتوقیف این کتاب گردید و (۲۷).

قهرمانان این کتاب «گورتشاکف» نام دارد و چنانکه از مطالب کتاب برمی آید گویا یکی از اعضای دسته «نیهلیست‌ها» و یا «آنارشئیست‌ها» بوده است . سراسر مطالب این کتاب ، شرح مبارزه دسته‌ها و احزاب مختلف روسیه مثل سوسیال رولسیونرها - آنارشئیست‌ها - نیهلیست‌ها - سوسیال دموکرات‌ها - لیبرال‌ها و نیهلیست‌ها ، با پلیس تزاری است و سیر حوادث آنچنان هیجان انگیز است که خواننده را مجذوب میکند . نمونه‌ای از ترجمه بدست میدهیم : «چون قطار امپراطوری بایستگاه راه آهن «بورکی» رسید واقعه روی داد که ارکان مملکت روسیه رامتنزل و مضطرب ساخت و دل‌های وزرا و رجال و حکام را بحیرت و دهشت انداخت یعنی قطار مخصوص ... بواسطه دینامیت از جای کنده شد گویا دینامیت در وسط آن ترکیده و آنرا بکلی متلاشی و پراکنده ساخت . بعضی اطاقها خورد شده و برخی سوخت بیست نفر مقتول دونفر مفقود و بسیاری مجروح شده‌اند جمعی که باقی ماندند گرفتار و دستگیر شده‌اند تا مقصر معلوم شود و (۲۸).

روزنامه‌های فارسی

نخستین روزنامه ایرانی بهمت میرزا صالح شیرازی ، در زمان محمد شاه قاجار بچاپ رسید . پس از چاپ و نشر ای روزنامه ، رفته رفته روزنامه‌های دیگری نیز چون «روزنامه وقایع اتفاقیه» (بدستور امیر کبیر) - روزنامه ملت سنیه ایران - روزنامه دولت علیه ایران - روزنامه نظامی علمیه و ادبیه - روزنامه خلاصه‌الحوادث - روزنامه شرف و چند روزنامه دیگر در تهران و شهرستانها ، چاپ و به دست مردم می‌رسید .

اما روزنامه‌های فارسی زبان منتشره در داخل خاک ایران ، چون وابسته بدولت بودند ، خالی از هرگونه انتقاد از حکومت بود و فکر نو و متحرک در آنها یافت نمیشد . زیرا سانسور شدیدی بر آنها حاکم بود . اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات و مامور کل سانسور مطبوعات ، می‌نویسد : «در اوایل طلوع نیر این دولت مقرر گردیده که هیچ کتابی و جریده و اعلانی و امثال ذلک در هرکارخانه از مطابع جمیع ممالک محروسه ایران مطبوع نیفتد الاپس از ملاحظه مدیر این اداره و امضای وی» (۲۹) .

هرچه روزنامه‌های داخل ایران ، خالی از مطالب اساسی بود، روزنامه‌های ایرانی منتشره در خارج ، سراسر انباشته از مطالب جدید و بکر بود و نقشی بزرگ در جنبش توده داشت . نمونه‌هایی از مطالب معتبرترین روزنامه‌های فارسی زبان منتشره در خارج بدست می‌دهیم .

روزنامه پرورش - این روزنامه در سال ۱۳۱۸ هجری قمری در قاهره، توسط «میرزا علی محمدخان کاشانی»، منتشر میشد. این نویسنده، نخست در روزنامه هفتگی «شریاء» قلم می زد و بعداً چندی آن نشریه جدا شد و خود، روزنامه «پرورش» را تاسیس کرد. نثر «علی محمدخان کاشانی» نثری است زیبا و پرتحرک و پرخوش و خروش. نمونه‌ای از مقالات او بدست می‌دهیم: این نمونه از شماره پنجم سال ۱۳۱۸ قمری پرورش که تاریخ دوشنبه ربیع‌الاول ۱۳۱۸ قمری (نهم ژوئیه ۱۹۰۰ میلادی) را دارد انتخاب شده است. : «... نخستین عیب تیول در این عصر خرابی بلدان و ویرانی ممالک ایران است که نیکو شیخ فرموده هفت درویش در گلیمی بخشند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجد. صاحبان تیول املاک تیولی خویش را کشور محروسه خود دانند و حکومتی از روی استقلال و استبداد در آن تاسیس نموده‌اند و بامور داخله آن هیچکس را حق مداخله و رسیدگی نیست و استقلال ایشان در قلمرو ملک خویش نه‌مانند حکومت مستقله شرق است که دول اروپا گاه و بیگاه در شئونسات داخلی آن باسماء مختلف دخالت کنند بلکه مانند استقلال دولت روس است اگر فوجی از عساکر خویش را امر کند تا در آتش درآیند تمرد فرمانده خویش نکنند البته استقلال بدین درجه استبداد است واقعاً اگر حل و عقد امور جمهور بدست ارباب دانش و اصحاب بینش و مردمان وطن پرست دولتخواه باشد استقلال تامه هیچ وقت در امور سیاسی دولتی خلل وارد نیآورد بلکه بر قوام و دوام آن بیفزاید لکن ارباب تیول در ایران از این معنی یعنی رعیت پروری غافلند و بواسطه استقلال تامه که دارند خاطر جمعند که کسی در شئونسات داخلی آن‌ها مداخلت ننماید و چون مالک ملک و صاحب فلکند همچو تصور نمایند که ظلم بر رعیت عیب نباشد لکن تظلم آنها بی ادبی و طغیان شمرده شود. و افراد انسان مانند اشجار بوستان است که بوستان‌بان باید برغبته تمام و میل تمام دلسوزی پرورش اشجار بعهده گیرد و هنگام خزان که درختان بی بار و خشکسارند و باعادت و رعایت بیشتر از اوقات دیگر سال مستوجبند باغبان جاناب ایشان فرو نگذارد و بنظر عنایت در آنها نگرند آب از آنها دریغ ندارد و بزمین آنها رشوت دهد تا در بهار برومند و بلند گردند و باری شایان و ثمری فراوان دهند و رنج باغبان بیهوده و عبث نماند در اینصورت در چنین بوستان هر سال درختان بارور زیادتیر شود و برهبر شجری نهالی بروید و باری دهد و بوستان‌بان را نفعی

تازه رساند .

لیکن اگر دهقان همه در خیال برداشتن ثمر از باغ خویش باشد و تربیت درختان بعهدہ نگیرد و در تابستان ثمر بچیند و در زمستان شجر بسوزد سالی نگذرد که بوستان ویران و بیابان شود نه از درخت ثمری و نه از ثمر اثری ماند و عاقبت خانه دهقان خراب گردد و از ظلم و استبداد خویش آنوقت پشیمان شود که پشیمانی سودی نه بخشد . و امروز صاحبان تیول آن نوع باغبان هستند که در تمام سال بلکه طول لیل و نهار خواهند از اشجار بوستان خود ثمری برند در بهار برگش خورند و در تابستان ثمرش برند و در پائیز شاخ و برگش برند و در زمستان دارش از پای درآرند و درمقابل هیچگونه زحمت و تعبی متحمل نشوند نه به آراستن و پیراستن درختان دقتی کنند و نه بشخم کردن آن همتی نمایند چنین بوستان باین گونه باغبان اگر نظیر باغ جنان نیز باشد در عرض یکسال ویران گردد (۳۰).

ثریا - ثریا نشریه‌ای هفتگی بود و در سال ۱۳۱۶ قمری ، بهمت «میرزا علی محمدخان کاشانی» در «قاہرہ» بوجود آمد و مقالات «میرزا علی محمدخان» ، بسیار تند و تیز ، و ، خواستار ، فراوان داشت . همانطور که قبلا گفتیم ، «میرزا علی محمدخان» ، این نشریه را رها کرد و آنرا بعهدہ «سید فرج‌الله خان کاشانی» گذارده خود ، نشریه «پرورش» را براه انداخت . «ثریا» تا هنگامیکہ «میرزا علی محمد خان» ، مدیر و نویسنده آن بود ، ارج و قرب فراوان داشت اما پس از جدایی این نویسنده از این نشریه ، از ارج و قرب آن کاسته شد .
نمونه‌ای از مقالات «میرزا علی محمد خان کاشانی» ، بدست میدهیم .
این نمونه از شماره سوم «ثریا» که تاریخ بیست و هشتم جمادی‌الآخر ۱۳۱۶ قمری (۱۳ نوامبر ۱۸۹۸ میلادی) را دارد انتخاب شده است .
این مقاله ، درواقع ادعانامہ نویسنده ، علیہ روشنفکران محافظه‌کار است . : «...ای محررین ، و دانایان - خواهید گفت شماها مریض حکیم جواب داده‌اید نصیحت و پند در شماعا اثر نمیکند و ذکر و وعظ ثمری نمیبخشد پس بمجازات نادانی باید گرفتار شوید وبکیفر جهالت پایمال . بخدا پناه میبریم و این معاذیر غیرموجه شما را نمیپذیریم .
ماها از سیاهان افریقا و آدمخواران ژابون در درایت و ذکاوت ادنی نیستیم چه شد که آنان ترقی کردند و از فواکه علم بهره بردند و بعالم تمدن پا نهادند و ما هنوز در گرداب کوری غریق و در پایاب بی‌بصیرتی سفیلیم - قلم محررین و زبان دانایان آنها آنی نیارامید و

دمی نیاسود ، حسن و قبح را گفتند ، زشت و زیبا را نوشتند و بجهد و کوشش و زحمت و مشقت و ریاضت و کلفت تن در دادند و از پیش‌برد و نام نیک در عالم گذاشتند :

پس شما ای محررین و دانایان ! عذرتان بهیچ روی مسموع نیست و بهانه عذرتان بهیچ زبان مقبول. آنچه شماها ظلم و بیداد بوطن کرده و میکنید هیچ ظالمی بمظلومی نکرده ، چشم چرخ ندیده و گوش دهر نشنیده . زود این بزرگی و راحت سپری شود و دوره اسیری و نقت در رسد و بیاداش این مجازات یابید (جزاء بماکنتم تعملون) ای ابنای گرامی وطن و نونهالان این خراب چمن حال که خود غرضاً زاقلم تحریر شکسته و زبان تقریر بسته غفلت و بیخبری ما را علت راحت و آسایش خود میدانند . و کوری و ناتوانی ما را سبب قوت و قدرت خود می‌پندارند ، ما نیز بذیل عنایت ربانی متمسک شویم و بحبل جهد و کوشش و سعی و غیرت معتصم که پیغمبر ما اشرف کائنات و خلاصه موجودات میفرماید (منلج‌فلج) البته بمقصد برسیم و از جهل برهیم . لختی نظر کنیم دولت انگلیس که امروز کوس لمن‌الملک میزند و در چهار اقلیم دنیای عتیق و دو اقلیم ارض جدید (امریکا) ممالک و مستعمرات دارد ، و حکمش بعبارت اساطیر الاولین از جابلقا تا جابلسا را فرو گرفته و فرمایش از اقصای غرب تا منتهای شرق رسیده و بر هفتاد ملیون نفوس اسلامی و برادران ما سلطنت میکند این همان ملت و دولتی است که تا دویست سال قبل قادر و توانا برخویشتن‌داری نبود و جزایر ثلاثه (ایرلند) و (اسکاتلند) و (انگلند) هر یک مردم حکمرانی علیحده داشت گاهی اسیر (نارمن)‌های فرانسه بود و زمانی نقطه هجوم اسپانیا نیائیا ، چه باعث این همه سطوت و عظمت و دولت و ثروت گشت ؟ و چه این ملت گمنام‌را از حسیض تراب تیره پستی و مذلت باوج آسمان منیر سربلندی و ابهت رسانید ؟ بلی اینها همه نتیجه علم و کوشش و سعی و غیرت و جهد و پایداری است ما هنوز در قید خیالات واهی و تصورات موهومه هستیم ، سیاسی را افسانه میدانیم ، و صحبت ترقی را اساطیر الاولین آوخ ! چه قدر بی‌همتیم و نمی‌دانیم ! و چه اندازه جاهلیم و نمی‌فهمیم ! با اینهمه در عین جهالت افلاطونیم ، و در کمال تنبلی ناپلئون، ای اهل وطن و نونهالان این خرابه‌گلشن، امروز غزلیات شیخ سعدی و علم بمناظرات عنصری و غزالی فایده بحال ما ندارد باید دانست اقصای شرق کجاست و منازعه دول فرنگ در سر آن برای چیست ملت محترم آن چرا ذلیل شد و دولت معظم آن خوار؟ ای ابنای وطن مطبوعات ما از بی‌همتی محدود است و چشمهای ما از

بیمبالاتی ما کور . وطن از جهالت ما خراب است و دل ما از ظلم کباب .
پریشانی و پراکندگی ما از نادانی ما است و آبادی و جمعیت
اجنبی از خرابی ما (بار خدایا این چه بلایی است که ملتی برخسود
مصیبت وارد آرند و بر خود بگیرند ظلم کنند و مظلوم باشند از خربت قن
شکایت کنند و هم برخویشتن بنالند» (۳۱).

اختر - این روزنامه در سال ۱۲۹۲ قمری ، توسط «آقامحمد ظاهر
تزوینی» تاسیس شد و نخستین روزنامه ایرانی بود که در خارج از خاک
ایران (استانبول) ، چاپ و منتشر گردید . «اختر» شهرت و محبوبیت
بسیار داشت و نویسندگان و متفکران با فرهنگ و آزادیخواهی ، چون
«شیخ احمد روحی» ، «میرزا علی محمد کاشانی» (مدیر و مؤسس پرورش
و ثریا) و «میرزا مهدی خان تبریزی» (مدیر و مؤسس حکمت در قاهره)
با آن همکاری میکردند . میرزا آقاخان کرمانی ، نیز با این روزنامه همکاری
میکرد و درحقیقت مخارج زندگیش را با نوشتن مقالات در این روزنامه
تامین میکرد ، اما بعدها بعلت کثافتکاریهایی که از مدیر آن دید ، از
نوشتن در این روزنامه ، دست کشید . بااینهمه «اختر» در «ایران» و
«عثمانی» و «هندوستان» و «عراق» و «قفقاز» ، شهرت و حیثیت بسیار
داشت و از جمله در جریان امتیاز توتون و تنباکو ، بیشترین حملات
را بدولت ایران وارد کرد .

«ناصرالدینشاه» ، از نشر روزنامه اختر ، بسیار ناراحت بود و
دستگاه استبداد سیاه او ، بیشترین کوشش را در جلوگیری از ورود
شماره‌های این روزنامه بعمل می‌آورد . چنانکه ، درباب جلوگیری از
ورود اختر بایران ، فرمانی با خط ناصرالدین شاه وجود دارد که بدین
شرح است : «جناب امین‌السلطان - انشاءالله احوال شما خوب است چه
میکنید ؟ باران که نمیگذارد شخص نفسی بکشد ، کی از منزل بیرون
آمده بحضور میرسید ؟ تازه باشد بعرض برسانید . این روزنامه اختر
باز فضولیهای زیادی میکند ، نسخه آنرا دیدم حالا میدهم بیاورند
آرتیکل بدی نوشته شده است ملاحظه بکنید این روزنامه این دفعه باید
جدا غدغن سخت بشود که پستخانه قبول نکرده و نیاورند بایران ، حتی
به چاپارهای انگلیس و روس و فرانسه هم غدغن بکنید که منبعدروژنامه
اختر را نیاورند بایران ، بامین‌الدوله دستخط نوشتم شما هم تاکید
کنید که از این تاریخ دیگر روزنامه نیاورده منتشر نکنند ، به سفرا هم
خودتان بکنید که چاپارهای آنها روزنامه اختر را قبول نکرده
نیاورند . انب»

نمونه‌ای از مطالب اختر بدست می‌دهیم و این نمونه ، از شماره‌ای که تاریخ ۹ ربیع‌الاول سنه ۱۲۹۴ (۲۴ مارس ۱۸۷۷) را دارد انتخاب شده است:

«یک هیئت اجتماعی که نگاهداری آن و حقوق آن را دولتی در عهده دارد خواه یک ملت و یک قوم بوده و دین و مذهب آنها هم یکی باشد و خواه از اقوام مختلفه و اصحاب ادیان و مذاهب متنوعه مرکب گردد بدو چیز قائم و پایدار تواند شد یکی (عدالت) دومی (حریت) است و این دو شرط متلازمان هستند که هیچکدام بی‌وجود دیگری صورت نتواند بست . عدالت بی‌حریت ناتمام است و حریت بی‌عدالت مستلزم هرگونه هرج و مرج در اطوار مدنیت است . عدالت حریت را نگاهدارد و حریت عدالت را اکمال کند . حقوق هرکسی بعدالت محدود و معین شود و حریت حدود و اطوار عدالت را برقرار نماید . آزادی و آزادمردی سرمایه صلاح و نیکوکاری و معنای مطابقی حریت است . و احکام تمامی حقوق ما و حقوق ابنای جنس و هم ملتان ما و حقوق برادران وطن و اخوان دین ما را بجز حریت (آنچنان حریتی که زاده عدالت است) چیز دیگر تفریق و تشخیص نتواند کرد . و این حقوق را غیر از عدالت هیچ چیزی نگاه نتواند داشت .

درهرملک و مملکتی حقوق زندگانی و تعیین شرائط وطنداری و لوازم حفظ ملیت و تحصیل شرافت و آبرومندی هیئت اجتماعی واکمال درجات امن و آسایش تماما متعلق بجزمله اجزای وطن است . یعنی همگی اجزای وطن در حقوق و شرائط مذکوره مساوی و برابر هستند و یکان یکان و باتفاق همدیگر مکلف بحفظ آن حقوق و شرائط میباشند و دراینصورت هر فردی از افراد ابنای وطن از تمامی اطوار ، و اوضاع متعلقه بشرائط وطنداری بهرمنندی داشته و هیچکدامی از ایفای این تکلیف معاف و مسلم نتواند بود .

مانند اینکه امر تعمیم عدالت شعبهای چند دارد که شامل حال عموم اهل وطن است . و حفظ شرائط این عدالت اولین شرط وطنپرستی است . و از این یک اصل کار اصلاح قوانین و محاکمات و نظامات متعلقه بداره ملکیه و امر مالیاتی و تمامی فنون و علومی که بکار ملک و مملکت می‌آید . و سرمایه سعادت و نیک بختی افراد و اجزای وطن گردد . و همچنین تمامی آنچه غیر از امور شخصیه و دینییه است بدون استثنا بحکم عدالت بدرجه مطلوبه تواند رسید و بس .

و آنچه این عدالت را آشکار کند و ثمرات و نتایج آن را در اطراف وطن منتشر و برقرار می‌نماید همانا حریت و آزادی است . این است

که اساس قانون اساسی باین دوپایه محکم استوار شده و مدار تمامی احکام و مندرجات و فصول و ابواب آن بر عدالت و حریت باشد. که این حریت و عدالت نیز تولید نمیکند مگر نیکیها و نیکوکاریها را. و نتیجه نمیدهد مگر صلاح و خیر و حسن اخلاق و آداب عمومی و انتظام حال ملک و ملت و امنوامان و نگاهداری مال و جان و عرض و ناموس اجزای وطن را که باقتضای اساس مسلمانی همه اینها را باید دوست بداریم و باقتضای این دولت داشتن کار بکنیم. تا آنکه تکلیف دینی و آخرتی خودمان را در این میان بکمال شکوه و بی‌دغدغه خاطر بعمل آورده در دوجهان سعادت‌مند و نیک بخت شویم.

بنابراین نباید در مقام حدود الفاظ و عبارات بخیالات ناقصه پیروی کرده و بگوئیم وضع قانون با شریعت موافق نیست زیرا شریعت یعنی دیانت بطور مطلق روح زندگانیهای ما است و قوانین حقه و عادلانه که صدمه و تعرضی بحال دیانت ندارد بمنزله جسم و کالبد آن روح است. اگر ما ملیت و حقوق اجتماعی خودمان را مختل و متزلزل کنیم و بواسطه عدم عدالت و حریت رخنه در ارکان زندگانی و نظم امور جسمانی خودمان بیندازیم هم جسم را از دست داده‌ایم و هم روح را. جسم بی‌روح تباه است و روح بی‌جسم ناپایدار. اکنون توانیم گفت که قانون اساسی بشرط استقامت و حسن استعمال با اساس مسلمانی منافات ندارد سهل است برپا دارنده اساس مسلمانی است. آشکارکننده شرف و اعتبار مسلمانی است. افزاینده بر شکوه و رونق مسلمانی است. و آنچه در این مقاله آورده شد مجملی است از آنچه باید در این مقام گفته شود و تفصیل سخن بزکات اصحاب دانش و فرهنگ محول و موکول است. (۳۲).

حبل‌المتین - این روزنامه در سال ۱۳۱۱ قمری در کلکته، تاسیس شد و مدیر و مؤسس آن «سید جلال‌الدین کاشانی مؤیدالاسلام» بود. شهرت این روزنامه، در زمان خود از دیگر روزنامه‌های ایرانی، بیشتر بود و بواسطه کمکهای مالی «حاجی زین‌العابدین تقیوف»، با علمای مذهبی نیز، پیوستگی داشت. «حبل‌المتین»، خواستار حکومت مشروطه و قانون بود و نویسندگان، بارها درباره لزوم ایندو، قلم زده بود. مؤیدالاسلام، ضمن آنکه برای حکومت قانون و مشروطه، سینه‌چاک میکرد، سودجو نیز بود و هرجا منافع خود را در خطر میدید، توده را رها میکرد. چنانکه کسروی مینویسد: «... ولی راستی را از سود - جویان بوده، و بهرکجا که سودی برای خود امید میداشته کوشش توده

و کشور را فراموش میکرده . ما در روزنامه‌اش چاپلوسیهای فراوان می‌یابیم . هرکسی که بسر کاری آمده ، هنوز بکاری برنخاسته و آزموده نگردیده ، بشیوه شاعران ، ستایش از او میکرده و

گفتار «کسروی» مطابق حقیقت است . زیرا که در شماره‌های مختلف روزنامه ، تملق‌ها و ستایشهای فراوانی راجع به «عین‌الدوله» و مظفرالدین شاه و «ارفع‌الدوله» و «نوز» بلژیکی و «محمدعلی میرزا» ولیعهد و چندتن دیگر ، بچشم میخورد اما باینهمه ، این روزنامه ، در بیداری مردم تأثیر فراوان داشته است و در کنار آن ستایشهای بیجا، مسائل بسیاری از جمله علل پیشرفت اروپائیان ، در این روزنامه بچاپ میرسیده که در بیداری توده مردم ، مؤثر بوده است . نمونه‌ای از مقاله‌های حبل‌المتین بدست می‌دهم:

(خوف و رجا)

(در ره دل خوف و رجا باهم است

ناقه یکی باشد و محل دوتا)

اوضاع حالیکه ایران و موقع پلیتیکی آن اغلب دانشمندان را از وضع استقبال این مملکت و تزلزل استقلال این ملت دچار ترس و بیم و گرفتار خوف عظیم نموده صورت استقبال این مملکت قدیم را در آئینه ایام بایک شکل دهشتناکی مشاهده مینمایند تا جائیکه نقش امید را از صفحه خیال شسته و بکلی در پس زانوی نومیدی نشسته‌اند این هیچان مختصر را که در این اواخر از این ملت دیده میشود به دست و پا زدن غریق مختصر تشبیه کرده چنین حرکات مذبحخانه را برای تأمین حیات ملی بهیچوجه قابل امید نمی‌پندارند و قرن بیستم را آخرین ایام استقلال ایران می‌شمارند چرا ؟ بواسطه اینکه اینهمه اسباب پریشانی که در این سرزمین جمع شده هر یک به تنهایی یک ملتی را به اضمحلال و یک مملکتی را به محو و انقراض دعوت تواند نمود از یک طرف ثروت مملکت یا آبروی ملت بباد فنا رفته و آتش فقر و فاقه اهالی این قطعه را بخاک سیاه نشانده از یکطرف سررشته مواد احتیاجیه و لوازم زندگانی ملت بدست بیگانگان افتاده و از این روبرو تمام هستی مملکت مستولی شده‌اند از یکطرف فساد اخلاق در تمام مملکت ریشه دوانده و احساسات ملیه رخت بر بسته از یکطرف غفلت و جهالت اهالی مجال غیرت و نهضت ملی را تنگ کرده از یکطرف آفتاب علم در پشت ابر-های تیره جهل نهفته از یکطرف مصادر امور سرگرم باده غرور و دیدم-های مال بینی از ملاحظه نتایج غفلت کور از یکطرف پنجه‌های آهنین دیو استبداد هر لحظه دست از آستینی برآورده زخمهای مهلک بر بدن

علیل و جسم ناتوان این مملکت میزنند از یک طرف قوه دفاعیه و تنسیفات عسگریه که نگهبان مملکت است معدوم و اوضاع بی‌نظمی امور نظام معلوم از یکطرف امواج دریای پلایتیک همسایگان برای غرق این کشتی طوفانی در کمین از یک طرف چاره تمام این دردهای بیدرمان (دردست کسان نیست که پنداشته‌اند ، آبادی خویش را ز ویرانی ما) تمام این مصائب گوناگون با مقتضیات طبیعت گردون اغلب دانشمندان را مجبور مینماید که آیه یاس بر استقلال این مملکت بخوانند و خلاصی ما را از این تهلکه فنا از جمله خوارق عادت بدانند بعضی از غیرتمندان بابصیرت ایران گاهی که پیچیدگی رشته امور و مخاطرات مترقبه وطن آنانرا از زندگانی سیر و از حیات ملول مینماید برای تسلی دل پردرد خویش افسانه‌های خیالی میخوانند و از آرزوهای دل خوش‌کن سخن میرانند مثلاً در عالم محادثه با نفس تصور میکنند که خیر! خدا کریم است خیر! از رحمت الهی مأیوس نباید بود خیر! دنیای امروزی غیر از عهد قدیم است خیر! در این عصر ترقی و تمدن همچو چیزی نمیشود که وجدان چند صد کرور نفوس منصف متمدن به آنها رخصت تماشای انقراض یک دولتی را بدهد آن عهد سالفه که نام چندین دولت را از صفحه عالم محو و نابود ساخت چه دخلی به حالا داشت آن قلم‌های وحشت رقم که در فهرست ملل حیه دنیا اسم چندین ملترا خط بطلان کشید امروزه ممکن نیست که توطیع فناء مملکتی را صحه بگذارد و... (۳۳).

قانون - انتشار روزنامه «قانون» ، ریشه در جریان امتیاز «لاتاری» و عزل «ملکم» از کلیه مناصب دولتی داشت (شرح آن در بخش مربوط به ملکم خواهد آمد) . نخستین شماره قانون در اول رجب سنه ۱۳۰۷ قمری (فوریه ۱۸۹۰) انتشار یافت و رویهمرفته چهل و دو شماره از آن چاپ و منتشر گردید و مقالات قانون ، بسیار تند و تیز بود و حملات سختی را به حکومت ایران به همراه داشت . چهل و دو شماره قانون را باید در حقیقت چکیده افکار ملکم دانست . زیرا که جدا از نثر شیرین آن ، که حتی ملک‌الشعراء بهار، در کتاب سبک شناسی خود آنرا «سبک و مکتب ملکم» نامیده است ، سطر به سطر آن ، آکنده از لزوم حکومت مشروطه و قانون برای ملت ایران است مطالب قانون، آنچنان تند و پرخاشگر و رسوا کننده بوده که اعتماد السلطنه دشمن ملکم، در روزنامه خاطرات خود می‌نویسد : «روزنامه‌ای موسوم به قانون ، در ضد امین‌السلطان، میرزا ملک‌خان از لندن به فارسی چاپ کرده، نسخه‌ای برای من فرستاده بود . حقیقت در سخت نویسی ید بیضا کرده .

شعار قانون «اتفاق - ترقی - عدالت» بود و «ملکم» در شماره اول آن نوشته بود : «ماچند نفر که به سعادت بخت و به تقدیر الهی مؤسس این جریده قانون شده‌ایم بر ذمت دولت پرستی خود حتم کرده‌ایم که از روی علوم و سرمشق‌های دنیا به قدری که در قوه ما باشد به خلق ایران یاد و نشان بدهیم که از برای اجرای قوانین چه نوع همت و چه قسم مساعی باید بکار ببرند ... جمیع حرکات دولت باید بعد از این مبنی بر قانون باشد. عزل و نصب عمال باید موافق قانون - حبس موافق قانون ، جزا موافق قانون، تحصیل مالیات موافق قانون ، محاکمات موافق قانون ، مصارف دولت موافق قانون ، حکمرانی و سلطنت موافق قانون ، سختی و عدالت ، فرمایش و اطاعت همه باید به حکم قانون باشد ولیکن باید این حقیقت بزرگ را هم خوب ملتفت به شوید که استقرار قانون فقط باراده پادشاه میسر نخواهد بود...».

در نخستین شماره‌های روزنامه ، حملات نویسنده متوجه امین - السلطان و سایر سیاستمداران بود و بشخص ناصرالدین‌شاه کاری نداشت ، اما هرچه بر تعداد شماره‌های روزنامه افزوده میشد ، مطالب آن تندتر و گاه و بیگاه ، حملاتی مستقیم و غیرمستقیم بشاه را به همراه داشت و این بدین سبب بود که ملکم در چند شماره اول ، هنوز چشمی به عنایت و بخشش شاه داشت و چون ناامید شد ، دست به حمله به شاه زد . هفت شماره قانون با پست به تهران رسید و بین آزادیخواهان پخش شد و چون تاثیر آن فراوان بود ، «ناصرالدین‌شاه» فرمان منع ورود قانون را صادر کرد . ملکم ، خود ، شماره‌های روزنامه را به نشانی برخی از افراد سرشناس می‌فرستاد و یکی از اینان ، اعتمادالسلطنه بود ، که به سبب کینه‌ای که از امین‌السلطان بدل داشت ، در حقیقت از نشر قانون خوشحال بود . او در یادداشت روز بیست و سوم رجب سال ۱۳۰۸ قمری می‌نویسد : «... بندگان همایون به باغ میدان تشریف بردند که دور از عمله خلوت باشند . بازم ادب کرده دور ایستادم . مجدداً بادست اشاره فرمودند جلو رفتم . از جیب مبارک روزنامه نمره هفتم قانون که از لندن برای من آورده بودند دیروز بجهت شاه فرستاده بودم بیرون آوردند . اول از من سؤال فرمودند که این روزنامه به چه واسطه به تو رسیده عرض کردم آوانس خان مترجم بتوسط برادر خود برای من فرستاده . قدری معاندین امین‌الدوله فرصت بدست آوردند باو تاخت بردند که برای او ممکن است که نگذارد پست این روزنامه را بیاورد . من عرض کردم پست وجهاً من‌الوجه مسئول این فقره نیست . دولت روس با آن قوت و قدرت و نظمی که دارد نمی‌تواند مانع شود که

روزنامه‌های «نهلیس» (نیهیلیست Nihiliste گویا منظور اعتمادالسلطنه، روزنامه ستاره قطبی، اثر «گرتسن» باید بوده باشد) ... در هر حال مأمور شدیم برویم بنشینیم یک «آرتیکل» در روزنامه رسمی و یکی در روزنامه اطلاع در مذمت میرزا ملکم بنویسیم و ...

امین‌الدوله نیز که در آن هنگام وزیر پست بود در خاطرات سیاسی خود (ص ۱۴۷ - ۱۴۸) مینویسد: «ملکم هرگز این شکست فاحش و فحش بنیادکن را در خواب و مخیله نمیدید و چون بموازنه معنوی دانست که اختیار و اعتبار وزیر اعظم چگونه بنای عقل و تدبیر را از حوزه حکمرانی ایران برانداخته است پولهای خورده را هضم و جواب شاه و وزیر را بانتشار روزنامه موسوم بقانون مقرر داشت ... لیکن شاه تاب و تحمل نتوانست. هم اسم قانون را طبعاً دشمن میداشت هم نسبت بوزیر برگزیده فحشهای مسلم را بخود میگرفت. بجای اسکات ملکم و سد یاوه سرائی او که مشکل نبود (منظور امین‌الدوله، پول پرستی ملکم و تطمیع او با پول بود) ورود و انتشار روزنامه ملکمی را در ایران منع شدید فرمود ... شهرت روزنامه قانون را منع دولتی بیشتر کرد و حرص مردم بدیدن و داشتن آن از امتناع دیوانیان بیشتر شد با اینکه امین‌الدوله بحکم شاه در پستخانه‌های ایران اوراق قانون و کاغذهائی را که بتضمین این روزنامه مظنون بود ضبط و توقیف میکرد، باز چه از ممالک عثمانی، چه از نواحی قفقاز، چه از سمت عراق عرب بدست تجار و مسافری آنقدر که جمعی بمطالعه روزنامه تسکین اشتیاق کنند باطراف ایران داخل میشد و از این نشریات داغدیدگان مملکت که حقوقشان درخرجین‌آبداری پوسیده، مشامشان از گندسرگین قاطرخانه آزرده شده بود هیجانی گرفته، مضامین روزنامه را کم کم نقل هرمجلس و نقل هر محفل میکردند.

استبداد خودکامه چون جلوگیری از نشر قانون را بی‌فایده دیده دست به دستگیری «مستشارالدوله» - «فروغی» و «فریدالملک» و چندتن دیگر زد و تهمت همکاری با «ملکم» را به آنها نسبت داد. باهمی این احوال، قانون تا شماره آخر، بهر وسیله‌ای که بود، بایران میرسید.

درباره تاثیر مطالب قانون بر آزادیخواهان ایران، میتوان فراوان سخن گفت، اما چون بنای این کتاب براختصار است بناچار، مقال را با نمونه‌ای از مقالات قانون ختم میکنیم. این نمونه از شماره بیست و دوم قانون انتخاب شده است و تاریخ نشر ندارد (قانون اصولا تاریخ نشر نداشت).

«... اولیای نکبت ایران میگویند - ای خلق ایران - وقتی شمارا

برخلاف قانون خدا. حبس میکنیم و گوش و دماغ و سر شما را میبریم و اموال شما را بمیل خود ضبط میکنیم و شما را بدتر از هریهودی فقیر و ذلیل و محل ترحم کفار میسازیم. شما باید همه را بی صدا تمکین بکنید زیرا که اگر اینطور نکنیم دول خارجی می آیند ملک شما را میگیرند. نه. نه. جنابان معظم. وقت این حرفها گذشت. حالا زنها و اطفال ما هم میدانند که بدترین دشمن دولت خود شما هستید. با این سفاقت. های شما ممکن نیست که دول خارجی ملک شما را نگیرند. و این را هم خوب فهمیده ایم که اگر ما وجود نالایق شما را دفع بکنیم کمره آسمان برهم نخواهد خورد. دول فرنگستان و جابون (ژاپن) و افغانها در همین عهدنامه دفعه دولت خود را تغییر دادند و عظم آنها در نظر دنیا به هیچ وجه کم نشد. تمامی ملل از سکوت و بردباری آنها بوده نه از جوش و خروش آنها. همین حرکت که بر سر امتیاز تنباکو از ملت ما بروز کرد بهتر از صد وزیر اعظم برای ایران فایده بخشید. دوات و دشمن فهمیدند که علاوه بر این وزرای نابکار در ایران یک ملتی هم هست. و من که یک عضو بسیار ضعیف این ملت هستم از جانب روح این ملت به شما خبر میدهم که ما دیگر از فضائل اداره شما سیر شده ایم و حالا مصمم هستیم که ما هم در دنیا یک دولتی داشته باشیم و خواهیم داشت.

در یک جامع تهران از یک وزیر دربار اعظم پرسیده بودم که اگر نرضا فردا علمای طهران خلق شهر را حرکت بدهند و عذر این اولیای نابکار را بخواهند شما با این چند نفر وزرا که هم قسم شده اید در آن روز چه خواهید کرد. این طور جواب گفته بود. کار آنروز از حالا نقطه به نقطه معین است. ما فی الفور اعضای دربار اعظم و آن علما و امرای نظام و اشخاص قابل که اسمشان در دفتر طرح ما ثبت است در مسجد شاه جمع میکنیم و همان روز آن اصول و مقدماتی که از برای تنظیم امور مدنیست حاضر ساخته ایم به فتوای علما به کل دنیا اعلام میکنیم و بعد بفرات مشغول اجرای فروعات میشویم - مرکز دولت را چه طور میتوان به مسجد برد - ابتدای حرکت در مسجد شاه خواهد بود. بعد بلافاصله مجتهدین ولایات و فضلاء عتبات و بزرگان و امرا و عقلای قوم از همه ممالک ایران حاضر میشوند و در پایتخت. دولت یک مجلس شورای کبری ملی منعقد میسازند و در کمال استقلال از برای اداره کل امور همه آن قوانین که لازم است بتدریج مقرر و معمول میدارند - با دول خارجی چه خواهید کرد. - بعموم آنها اعلام خواهیم کرد که همه عهدنامهجات را قبول و محترم داریم. و با همه ملل در صلح

و صفا هستیم و در داخله ملک بجز نظم و آبادی و ترقی و رفاه خلق هیچ منظوری نداریم . شکی نیست که همه دول تحسین خواهند کرد . کار خارجه فرضاً درست باشد با پادشاه چه خواهید کرد . - شخص پادشاه را صد مرتبه محترمتر و معتبرتر از امروز نگاه خواهیم داشت . وزرای سایر دول وجود پادشاهرا مظهر رافت ساخته‌اند وزرای احمق ما سلطنت را کارخانه میرغصبی قرار داده‌اند . میرغصب باید هزاران فرسخ از سلطنت دور و منحصرآ تابع محکمه‌های شرعی باشد . از برای سلطنت ایران چه ننگی سیاهتر از این که دول بزرگ فرنگستان هرکدامی باهشقاد کرور جمعیت فقط یکنفر میرغصب دارند و ما در ایران فقط با ده پانزده کرور نفوس بیشتر از صد نفر میرغصب را شرط مملکت داری قرار داده‌ایم . در اصلاح امور اول کاریکه خواهیم کرد اینست که این گروه میرغصبها را با آن دوسه هزار فراش و نستجی و غیره که جزو اعظم شغلشان میرغصبی است از دور سلطنت تماماً طرد و دفع خواهیم کرد . حالا پادشاه ما بلاحرف از جمیع سلاطین روی زمین معذبتر و محبوس‌تر و فقیرتر و مظلومتر (!!) است . باوضع قانون پادشاه و جمیع اعضای خانواده سلطنت موجب و مرسوم و حقوق معین خواهند داشت و... (۳۴) .

شاید تذکار این نکته نیز بيمورد نباشد که پس از امضای فرمان مشروطه ، تعداد روزنامه‌ها روبه فزونی نهاد . و روزنامه‌های بسیاری در تهران و شهرستانها منتشر گردید که از جمله آنهاست : صبح‌صادق - مساوات - روح‌القدس - وطن - ندای اسلام - کشکول - تمدن - روح - الامین - صراط مستقیم - الجمال - جام جم - زبان ملت - تدین - الجناب - کوكب دری - تئاتر و صور اسرافیل - عدالت - آذربایجان - امید - مجاهد - حشرات الارض - نسیم شمال - اخوت - مصباح - جریده ملی و... از میان این روزنامه‌ها ، صور اسرافیل که بهمت «میرزا - جهانگیرخان شیرازی» و «میرزا قاسم‌خان تبریزی» بوجود آمد از شهرت بسیار برخوردار بود و نوشته‌های یک نویسنده جوان بنام «میرزا علی‌اکبرخان» (دهخدا) که امضای «دخوه» داشت ، در میان توده و روشن - فکران ، خواستار فراوان داشت .

زیرنویس «فرهنگ مشروطه»

- ۱- میرزا صالح شیرازی ، سفرنامه ، اسماعیل رائین (تهران ، روزن ، ۱۳۴۷) ص ۱۲
- ۲- آزادی‌خواه دکابریست روس و نویسنده نمایشنامه معروف بدبختی و ناشی از عقل، که از طرف نیکلای اول به ایران تبعید شد (با مقام سفیر روس) و در حادثه پامناز کشته شد
- ۳- ولتر ، پتر کبیر و شارل دوازدهم ، میرزا رضا مهندس (تبریز ، ۱۲ هجری قمری) ص ۲۲۱
- ۴- همان کتاب ، ص ۱۸۰
- ۵- ادوارد گیبون ، تاریخ تنزل و خرابی دولت روم ، میرزا رضا مهندس (نسخه خطی کتابخانه ملی به شماره ۶۶ که تاریخ ۱۲۴۷ قمری را دارد) ص ۱۷۷- از این کتاب ترجمه جدیدی با این مشخصات در دست است: ادوارد گیبون ، انحطاط و سقوط امپراطوری روم ، ابوالقاسم طاهری (تهران ، جیبی ، ۱۳۴۷)
- ۶- آکساندر دوما ، لونی چهاردهم و قرن و عصرش ، محمد طاهر میرزا ، ص ۱۱۶
- ۷- آکساندر دوما ، لارن مارگو ، محمد طاهر میرزا ، ۱۳۱۳ قمری ص ۹۳
- ۸- آکساندر دوما ، سه تفنگدار ، محمد طاهر میرزا (تهران ، ۱۳۱۶ هجری قمری) ص ۶۱۱
- ۹- آکساندر دوما ، کنت مونت کریستو ، محمد طاهر میرزا (تهران ، ۱۳۲۸ قمری) ص ۸۴۱
- ۱۰- آکساندر دوما ، لورد موب ، محمد طاهر میرزا (تهران ، ۱۳۲۸ قمری) ص ۸۶
- ۱۱- نگاه کنید به یادداشتهای محمد قزوینی ، بکوشش ایرج افشار (تهران- دانشگاه) جلد هشتم
- ۱۲- یغما ، سال ۱۷ شماره ۸
- ۱۳- ادوارد براون ، انقلاب ایران ، احمد پژوه (تهران ، معرفت ، ۱۳۲۸) ص ۳۹۶
- ۱۴- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به جلسه ، اعتمادالسلطنه ، بکوشش محمود کتیرائی (تهران ، طهوری ، ۱۳۴۸)

- ۱۵- محمد حسن خان اعتمادالسلطنه ، روزنامه خاطرات ، بگوشش ایرج افشار
(تهران، امیرکبیر ، ۱۳۵۰) ص ۵۱۸
- ۱۶- مولیر ، طبیت اجباری ، اعتمادالسلطنه (تهران ، کتابخانه خورشید ،
۱۳۲۲ قمری) ص ۲
- ۱۷- نگاه کنید به روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ، ص ۱۰۴۴
- ۱۸- اعتمادالسلطنه، تاریخ فرانسه (شرح خاطرات مادموازل دومونت پانسیه)
تهران ۱۳۱۲ هجری قمری ، ص ۱۷۷
- ۱۹- حکمت ناصریه یا کتاب دیاکرت (تهران ، ۱۲۷۹ قمری) ص ۱۳۵
- ۲۰- اوکوست ماکت ، دبل کابریل ، حاج علیقلیخان سردار اسعد (تهران ،
۱۳۲۴) جلد دوم ، ص ۲
- ۲۱- کنت دلاسکار ، تاریخ سنت هلن ، علیخان (تهران ، ۱۳۱۸ قمری) جلد
دوم ص ۲
- ۲۲- بوسونه ، تاریخ فردریک گیوم - محمد طاهر میرزا (تهران ، ۱۳۱۷
قمری) ص ۲۶
- ۲۳- جرج رنولدز ، بوسه عذرا ، سید حسین صدرالمعالی (تهران ، ۱۳۲۶
قمری) ص ۵-۶
- ۲۴- درباره انقلابات پیروان «یان هوس» که قریب دو قرن طول کشید
نویسندگان دیگری نیز چون «والتر اسکات» و «زرژسانده» قلم زده‌اند .
- ۲۵- جرج رنولدز، بوسه عذرا ، ص ۸۶ جلد دوم
- ۲۶- کنتس دوپاری ، نظم‌الدوله ابوتراب نوری (تهران ، بدون تاریخ چاپ)
جلد اول ص ۱۲۴
- ۲۷- سید عبدالحسین کرمانی ، تاریخ شورش روسیه (تهران ، کتابخانه شیخ
حسن ، ۱۳۲۷ قمری) ص ۲۹۲
- ۲۸- همان کتاب ، ص ۲۰۶
- ۲۹- محمد حسن خان اعتمادالسلطنه ، المائر والاثار (تهران ، ۱۳۰۶ ، ۱۳۰۷
قمری) ص ۱۱۸
- ۳۰- روزنامه پرورش، شماره پنجم سال ۱۳۱۸ هجری قمری (۹ ژوئیه ۱۹۰۰م)
(مجموعه کتابخانه ملی)
- ۳۱- روزنامه ثریا ، شماره سوم ، بتاريخ ۲۸ جمادی‌الآخر ۱۳۱۶ قمری

(۱۳ نوامبر ۱۸۹۸م) (مجموعه کتابخانه ملی)

۳۲- روزنامه اختر ، تاریخ ۹ ربیع الاول ۱۲۹۴ قمری (۲۴ مارس ۱۸۷۷)
(مجموعه کتابخانه ملی)

۳۳- روزنامه جبل‌العتین - (مجموعه کتابخانه ملی)

۳۴- روزنامه قانون ، شماره ۲۲ (مجموعه کتابخانه ملی)

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

متفکران مشروطه
«لیبرالها و دموکراتها»

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

میرزا صالح شیرازی

همانگونه که قبلا دیدیم در سال ۱۸۱۵ میلادی (۱۲۳۰ هجری قمری) پنج تن از جوانان ایرانی در معیت «کلنل دارسی» برای تحصیل علوم روز به انگلستان رفتند.

«میرزا صالح شیرازی» نیز یکی از این پنج نفر بود. اصل او را از شهر «کازرون» نوشته‌اند اما اینکه چگونه از کازرون به تبریز کوچ کردند، بدرستی معلوم نیست. او مورد توجه «عباس میرزا» بود و قرار بود پس از بازگشت از انگلیس، مترجم عباس میرزا شود. خودش می‌نویسد: «بندگان قایم مقام دولت علیه ایران این حقیر را خواسته حکم فرمودند که چون نواب والا را اراده آنست که چند نفر را بجهة تحصیل علوم فرنگ به‌مراه قولونل‌خان (دارسی) فرستاده باشند» (۱) و یا: «امروز ظهر بندگان نواب والا (عباس میرزا) بنده را احضار فرموده بعد از عتبه بوسی فرمودند روی تو سفید به‌مراه قولونل‌خان میروی.

عرض کردم بنده محض بخاطر معزیه‌الیه نمیروم از برای تحصیل علم میروم. بلفظ مبارک فرمودند ما نمی‌دانیم حال چه صنعت‌راخواهی آموخت. عرض کردم بنده قابل صنعت نیستم آقا محمد کاظم حکاک و اوستاد محمدعلی چخماق ساز بجهة صنعت خواهند رفت.

باز فرمودند ممکن نیست که چیزی آموزی عرض کردم زبان فرانسه و انگریزی (انگلیسی) و لاتین و حکمت طبیعی، لیکن، صنعت نمیتوانم بیاموزم مرخصی حاصل و مراجعت به منزل کرده و...» (۲).

«عباس میرزا» پس از آنکه هزینه تحصیل این پنج تن را پرداخت، آنها را به‌مراه «کلنل دارسی» روانه لندن نمود. «میرزا صالح» در متن

سفرنامه‌اش ، جابجا از بدرفتاری کلنل دارسی مینالد. گویا هزینه‌ای که «عباس میرزا» برای تامین مخارج تحصیل آنها پرداخته بود کفایت خرج درس و خواب و خوراک آنها را نمیکرده و این محصلین در مدت اقامت در «انگلستان» رنج فراوانی را متحمل شده‌اند .

درمیان این پنج تن، باید «میرزا صالح» را مردی باهوش و باکفایت دانست زیرا که از لحظه حرکت از ایران ، تالظه بازگشت ، هرجا مسئله‌ای تازه می‌دید ، غور و کنکاش نموده آنرا بحافظه می‌سپرد .

میرزا صالح از نخستین روزهای سفر ، بجای آنکه مانند سایر همراهانش ، مبهوت تمدن روسیه و انگلیس شود ، آغاز به یادداشت برداری از دیدنیها میکند . سفر آنها از راه «تبریز» به «ایروان» و «تفلیس» و «پترزبورگ» و «مسکو» و سایر شهرهای سرراه آغاز شد و پس از آن باکشتی عازم انگلستان گردیدند . هنگام مسافرت در خاک روسیه ، «میرزا صالح» بهر مطلب جالبی که برمی‌خورده فوراً یادداشت برمیداشته است . اوکه از ایران عقب مانده ، یکباره به روسیه نسبتاً پیشرفته رسیده بود ، با بهت و افسوس می‌نویسد : «رودخانه مسکو اصل نام آن مسکو است . شهر مزبور مسمی به آن است و دو رود دیگر متصل به آن میشود یکی بلکیه و دیگر یاسه است . و از جمله جاها کتابخانه‌ایست آن کتابخانه از ابنیه کثرین سلطانیه روس (کاترین) است . دفاتر همه روس و کتاب علوم از هر زبان و علمی در آنجا حاضر است ... کتابها را بنهجی گذارده‌اند که شخص کتابدار هرکتاب را که شخصی بخواهد فوراً میدهد و از جمله ابنیه مسکو مدارس آنست . یکی از ابنیه الیزابت سلطانه روس است ششصد طلبه مشغول بدرس‌اند . بیست و سه مدرس دارد و طلبه مزبور خوراک و لباس و سایر آنها از سرکاری پادشاه میرسد . مادامیکه کامل نیستند از آنجا بیرون نمی‌روند و هنگامی که می‌خواهند او را بخدمت‌مامور بکنند مدرس اول آمده همراه که مظنه‌کمال در آنهاست امتحان میکند چنانچه کامل شده‌اند بیرون آورده دیگری را بجای او فرستاده . چنانچه کامل نشود بیرون نمی‌آورند. در ششماه یکدفعه بامتحان آنها میروند و علمی که در مدرسه مسکو به آنها تعلیم میکنند بموجب مفصله است :

علم الهیات که علم مذهب است ، فلسفی و طبایع ، تواریخ دانی ، علم مساحی ، علم حساب ، معماری ، قلعه سازی ، علم توپخانه، الجبره، صورت کشی ، جنگ شمشیر ، رقاصی و خواندن نوشتن گریک و لاتین . روسیه و فرانسه ، انگریز ، نهماء ایتالیا ، زبان ترکی و تاتاری هم میخوانند» (۳) .